**فقه، جلسه 50: 20/10/۱۳۹۹، استاد سید محمد جواد شبیری**

**اعوذ بالله من الشیطان الرجیم**

**بسم الله الرحمن الرحیم**

و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

نتیجة بحث در عدة وفات این بود که عدة وفات در جایی که شوهر غایب هست و وفات می‌کند من حین بلوغ الخبر هست و روایت معارض را، بعضی‌هایش که سنداً هم ناتمام بود، منهای بحث سندی، روات‌های معارض قابل استناد نیست در مقابل روایت‌های مستفیضه‌ای که عدة وفات را از حین بلوغ خبر دانسته است. این اصل مسألة ۳۴ بود که گذشت. حالا فروع این مسأله را دنبال می‌کنیم.

«مسألة 35: ظاهر المشهور حيث جعلوا العنوان الغائب و الحاضر، انّ المدار في التفصيل المذكور على الغيبة و الحضور‌

فلو كان الزوج حاضر أو لم يبلغها خبر موته إلّا بعد مدّة لمانع من مرض أو حبس أو نحو ذلك تكون العدة من حين الوفاة، لكن الأقوى انّ المدار على الاطلاع بالموت و عدمه و انّ التعبير بالغائب منزل على الغالب، خصوصا بملاحظة التعليل بالحداد مع انّه يمكن تنزيل كلامهم أيضا على الغالب.»

ایشان می‌فرمایند که آقایان مسأله را که عنوان کردند، گفتند عدة وفات در جایی که شوهر غایب باشد از حین بلوغ خبر هست، در جایی که شوهر حاضر باشد از حین وفات هست. ظاهرش این هست که مدار حضور و غیبت هست. بنابراین اگر حاضر باشد، ولی خبر موتش دیر برسد، به خاطر مانعی، به خاطر این مرضی یا حبسی که زن و شوهر از هم، اطلاع نداشته باشد از مرگش، بعد از مدتی خبر فوتش برسد، حالا چه به خاطر این‌که زن یا مردی که چون محبوس باشد، عده از حین وفات محاسبه می‌شود. ولیکن ایشان می‌گوید که اقوی این است که مدار بر اطلاع به موت و عدمش هست و این‌که تعبیر غایب کرده، چون غایب غالباً غایب هست که منشأ می‌شود که خبر موت به زن دیر برسد و بین خبر موت و خود موت فاصله بیفتد. ایشان می‌فرمایند خصوصاً تعلیل به حداد هم که شده، این هم اقتضای همین معنا می‌کند که ملاک اطلاع بر مرگ و عدم اطلاع بر مرگ باشد. و ایشان می‌فرمایند که «مع انّه يمكن تنزيل كلامهم أيضا على الغالب» ممکن است کلام آقایان را هم بگوییم اینها مراد از حاضر و غایب که گفتند، خصوصیت برای حضور و غیاب قائل نبودند، چون غالباً عدم اطلاع در غیبت حاصل می‌شده، موضوع را غایب قرار دادند.

اینجا مرحوم آقای قمی در مبانی منهاج الصالحین ابتدا مطرح می‌فرمایند که اینجا اگر روایاتی را که غایب را موضوع قرار داده ما در نظر بگیریم از این روایات نمی‌شود کأنّ الغای خصوصیت کرد، باید این روایات را اخذ کرد و مدار را بر حاضر و غایب قرار داد به دلیل این‌که این احکام، احکام تعبدیه هستند و این احکام تعبدیه محدوده‌اش را باید تعبد تعیین کند. و مجرد این‌که تعلیل به حداد هم شده، این اقتضای این مطلب را نمی‌کند، بعد از این‌که حداد شرط در عده نیست. وقتی شرط در عده نبود، بنابراین ما نمی‌توانیم مدار را بر اطلاع به موت و عدم اطلاع به موت قرار بدهیم. بعد ایشان می‌فرمایند عمدة قضیه این هست که بعضی روایت‌ها مطلق هست. روایت‌هایی که وارد شده مطلق هست. مثلاً روایت ابن ابی نصر. البته زیاد کتاب وارد شده، اشتباه چاپی استف مراد حسن بن زیاد هست، ابن ابی نصر هست. قال المتوفی عنها زوجها تعتد حین یبلغها لانها ان ترید تعدّ علیه.

یا الحسن بن زیاد قال فی المرأة اذا بلغها نعی زوجها قال تعتد من یوم یبلغها انها ان ترید تحد له. دیگر عنوان غایب ندارد. در این‌که در بعضی روایت‌ها عنوان غایب دارد، آن باعث نمی‌شود که این روایات را ما بخواهیم مقید کنیم. نه این مطلق هست و حالا یک روایت دیگری هم هست، آن حالا ممکن است شخصی سؤال سائل عن زاره و محمد بن مسلم و برید بن معاویة عن ابی جعفر علیه السلام انه قال فی الغایب عنها زوجها اذا توفی قال المتوفی عنها زوجها تعتد من یوم یاتیها الخبر لانها تحد علیه.

حالا این را ممکن است بگوییم که المتوفی عنها زوجها اشاره به همان صورت سؤال سائل دارد و اطلاق ندارد. شاید هم کسی از این هم اطلاق استفاده بکند، بگوید امام علیه السلام موضوع را اصلاً تغییر داده. سائل موضوع را غایب قرار داده، امام علیه السلام می‌خواهد بگوید موضوع غایب نیست، المتوفی عنها زوجها موضوع به‌طور کلی چه غایب باشد، چه غایب نباشد، من یوم یاتیها الخبر باید عده نگه دارد. امثال اینها. ولی حالا ممکن است شخصی این را یک مقداری در اطلاقش کسی که مناقشه داشته باشد در اطلاق آن روایت ابن ابی نصر و روایت حسن بن زیاد نمی‌شود شبهه کرد. بنابراین خصوصیت برای غایب نیست و مجرد این‌که حداد شرط عده نیست اقتضا نمی‌کند که در جایی که، حداد شرطش نیست منافات با این مطلب ندارد. ممکن است حداد شرطش نباشد ولی چون یک واجبی است شارع مقدس مبدأ عده را، واجب قرار داده، می‌خواسته این دو تا با هم دیگر در یک زمان وجود داشته باشد. بنابراین ما باید به طور مطلق ملاک را بر اطلاع به موت و عدم اطلاع به موت قرار بدهیم. این کلام آقای قمی.

ولی ممکن است ما اینجوری بحث را بگوییم، بگوییم که تعلیلی که در روایت دارد، این تعلیل صرفاً اشاره به یک امر ارتکازی است. این تعلیلات بیشتر برای دفع دخل مقدر و یک نوع پاسخ بر بعضی از شبهاتی هست که در میان عامه وجود دارد که احیاناً عده را از حین وفات می‌گیرند نه از حین بلوغ خبر. علت اصلی‌اش این روایات ناظر به این جنبه است که بخواهد بگوید که این شارع مقدس عده قرار داده، عده یک نوع احترامی هست که زن نسبت به شوهرش می‌خواهد ابراز بدارد. این ابراز به وسیلة حداد، این ابراز می‌شود و به وسیلة شوهر نکردن ابراز می‌شود. و در واقع لانه ترید ان تحد علیه می‌خواهد بگوید که این عده یک امری نیست، یعنی ملاک این عده سوگواری زن بر شوهر هست، و این سوگواری در جایی که زن مطلع نشده باشد و از مرگ شوهرش، تحقق پیدا نمی‌کند. این که شارع هم گفته ازدواج نکند، این ازدواج یک نوع سوگواری زن بر شوهر هست، یک نوع احترامی هست که زن نسبت به شوهرش رعایت می‌کند. و این احترام در جایی که مرد حاضر هست ولی خبر وفاتش به زن نرسیده، به جهت مثلاً مانعی امثال اینها بوده، بنابراین این را هم شامل می‌شود. حالا صرفنظر از این نکته که حالا ممکن است شخصی بگوید غایب مفهومش معلوم نیست مراد از غایب کسی باشد که از جهت مکانی محلش مشخص است، مثلاً غایب در شهر دیگر باشد و امثال اینها. غایب یعنی کسی که زن و شوهر از همدیگر خبر ندارند، این هم غایب هست، یعنی حاضر یعنی کسی که، اصلاً خود حاضر و غایب را هم ممکن است ما بگوییم حضور و غیاب به تناسبات حکم موضوع در هر جایی یک معنای خاصی پیدا می‌کند. در اینجا حضور و غیاب به تناسبات حکم موضوع اصلاً مفاد حضور و غیاب یعنی آن مردی که وقتی بمیرد زن از مرگش باخبر می‌شود یا با خبر نمی‌شود. ممکن است اصلاً مفهوم حضور و غیاب را هم ما یک مفهوم گسترده‌تری قرار بدهیم. حالا آن یک مقداری جنبة استظهاری است. حالا ممکن است یک کسی این استظهار را قبول بکند، ممکن است کسی این استظهار را قبول نکند، ولی به هر حال عمدة قضیه این است که تناسبات حکم موضوع در توسعه و تضییق مفاهیم دخالت دارد. این مطلب را توجه بفرمایید ما در بعضی، روایتی هست از زراره عن ابی جعفر علیه السلام. می‌گوید: «عِدَّةُ الْمُتَوَفَّى عَنْهَا زَوْجُهَا آخِرُ الْأَجَلَيْنِ لِأَنَّ عَلَيْهَا أَنْ تُحِدَّ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَ عَشْراً وَ لَيْسَ عَلَيْهَا فِي الطَّلَاقِ أَنْ تُحِدَّ.»

«عِدَّةُ الْمُتَوَفَّى عَنْهَا زَوْجُهَا آخِرُ الْأَجَلَيْنِ» اینجا در بحث می‌گوید آن چی می‌خواهد بگوید، این تفصیلی که اینجا قرار داده شده اشاره به این هست که اگر متوفی عنها زوجها حامله باشد، به مجرد وضع حمل عده‌اش سپری نمی‌شود. بر خلاف عامه، که عامه قائل هستند که به مجرد وضع حمل عده سپری می‌شود. نه، این باید ۴ ماه و ۱۰ روز را بگذراند. به خلاف جایی که عدة طلاق باشد. اگر عدة طلاق باشد به مجرد این‌که وضع حمل کند، عده‌اش سپری می‌شود. نکته‌اش این هست که طلاق برای برائت رحم هست. یعنی عدة طلاق برای این هست که رحم زن، یا به جهت این هست که زن مشکوک است که حامله هست یا حامله نیست، باید ۳ ماه یا ۳ قرء بگذرد که مطمئن باشیم که زن حامله نیست. یا اگر حامله هست برای برائت رحمش هست و امثال اینها. نکاتی که عقلاءً ملاک عده طلاق هست، آن نکاتی هست که با اطلاع نداشتن زن هم تحقق پیدا می‌کند. ولی نکاتی که در مورد عدة وفات هست، عدة وفات به جهت این هست که زن قرار است نسبت به شوهرش ادای احترام کند، سوگواری نمونه‌ای از یک نوع احترام گذاشتن به شوهر هست و رعایت احترام است. این رعایت احترام حتی در مورد جایی که زن حامله هم هست فرقی ندارد بین این‌که زن حامله باشد یا زن حامله نباشد. این همین جهت هم هست که در روایات ما دارد که این عدة وفات در مورد صغیره و غیر مدخوله و یائسه و همة اینها وجود دارد. چون نکته‌اش، یک نکتة عامی است. اینجور نیست که به جهت برائت رحمی باشد، به خاطر احتمال حاملگی باشد که این احتمالات در بعضی موارد. نه یک نکتة عامی هست که این نکتة عام در مورد مطلق زن‌ها وجود دارد. این نکتة عام هم اقتضا می‌کند که این ۴ ماه و ۱۰ روز مبدائش از زمانی باشد که زن مطلع از وفات شوهر شده باشد. ولی اگر زن اگر مطلع از وفات شوهر نشده باشد، این عده نباشد. بنابراین خود تناسبات حکم موضوع هم اقتضاء می‌کند که مبداء عدة وفات از حین مطلع شدن زن از وفات باشد نه از زمان تحقق خارجی وفات.

این مطلب. این بحث، بحثی است که دیگر نکتة خاصی دیگر ندارد.

مسألة بعدی، «مسألة 36: مقتضى إطلاق الأخبار بل و كلمات العلماء عدم الفرق في الزوجة بين الحرّة و الأمة‌، كما لا فرق في الزوج بين الحرّ و العبد، لكن يمكن أن يقال: انّ عدة الأمة من حين الموت حتى في الغائب بملاحظة التعليل، لأنّ المفروض عدم وجوب الحداد عليها، لكن الأحوط عدم الفرق.»

قبلاً گذشت که در صحیحة زراره تصریح شده بود که حره و امه هر دو عده‌شان مثل هم هست، ولی امه حداد بر او واجب نیست. به قرینة این‌که حداد واجب نیست ممکن است شخصی بگوید که این عدة وفات در مورد امه از حین بلوغ هست. ولیکن ایشان با تعبیر یمکن ان یقال دارد، خیلی روشن نیست که بخواهد فتوا بدهد، فتوا ندهد. لکن الاحوط، می‌گوید احوط این است که فرق نداشته باشد. ممکن است وجه احوطش هم این باشد که همین نکتة تناسبات حکم موضوع که الآن عرض کردم، آن این است که درست است که شارع مقدس بر خود زن حداد را لازم ندانسته، ولی ممکن است ما بگوییم که برای دیگران، یعنی مثلاً فرض کنید امه‌ای که شوهرش از دنیا می‌رود، خود این لازم نیست عده نگه دارد، یعنی حداد نگه دارد، ولی سیدش اگر بخواهد با این مباشرت بکند باید ۴ ماه و ۱۰ روز عده نگه دارد. این‌که شوهر باید ۴ ماه و ۱۰ روز عده نگه دارد، این به اعتبار یک نوع احترام گذاشتن شوهر نسبت به، یک نوع احترامی است که شوهر می‌خواهد نسبت به زوجیت گذشته قرار بدهد. و این احترام می‌تواند از زمانی باشد که شوهر مطلع شده باشد از مرگ. این زمانی که یک بحث، بحث اطلاع زن هست. نه اطلاع زن را ما ملاک قرار ندهیم. اطلاع آن کسی که قرار است این عده نگه دارد، مثلاً مولا، امثال اینها، آن‌که می‌خواهد عده نگه دارد، در واقع حرمت باید احترام را رعایت کند. یک نکته.

نکته ممکن است بگوییم که این باعث می‌شود که احوط این باشد که ممکن است ولو، نمی‌خواهیم بگوییم روایت‌هایی که تعلیل به حداد کرده، آن روایت‌ها امه را می‌گیرد. آن روایت‌ها مختص به غیر امه است. ولی روایت‌های دیگر ممکن است بگوییم اطلاق دارد. این یک طرف.

البته این شبهه هم وجود دارد که ما بگوییم مثلاً آن روایت‌ها که در مورد غایب وارد شده و حداد در آن نیست، آنها منصرف هست به زنی که امه نباشد و حره باشد. به هر حال این احوط که ما می‌گوییم به خاطر این هست که معلوم نیست که آن ادله اطلاق دارد، اطلاق ندارد، انصراف به حره دارد، انصراف به حره ندارد و این باعث می‌شود که مسأله صاف نباشد احتیاط بشود. حالا چون مسأله امه است خیلی نمی‌خواهیم بحث را به پایان ببریم. همین خواستم یک اشکالی به اصل مطلب کرده باشم.

«مسألة 37: الظاهر عدم الفرق في الزوج بين البالغ و غيره و المجنون و العاقل‌، و أمّا الزوجة إذا كانت مجنونة أو صغيرة فعدتها من حين الوفاة لعدم الاعتبار بعلمها و عدمه فلا يجب عليهما الاعتداد بعد البلوغ و الإفاقة، و جعل المناط بلوغ الخبر إلى الولي و عدمه بعيد، مع انّ مقتضى الأصل و القاعدة كون العدة من حين تحقق السبب و أيضا لا يبعد دعوى انصراف الأخبار عنهما.»

مسألة بعدی این هست که ایشان می‌فرماید که در مورد زوج فرقی نیست که بالغ باشد یا غیر بالغ باشد، مجنون باشد، عاقل باشد، اطلاق ادله همة این موارد را شامل می‌شود.

اما زوجه، زوجه اگر مجنونه باشد یا صغیره باشد ایشان می‌فرمایند که عده‌اش، عدة وفات است. «لعدم الاعتبار بعلمها و عدمه» چون اعتباری به علم، علم صغیره و عدم علم صغیره نیست، ایشان می‌گوید که و جعل المناط بلوغ الخبر الی الولی و عدمه چون مجنونه و صغیره علمش، کلا علم هست، حالا شرعاً شارع مقدس آنها را کامل نمی‌داند، وقتی کامل نیستند علمشان کلا علم هست. چون این علم مقدمه است برای این‌که یک تکلیفی متوجه‌اش بشود، این تکلیفی که متوجه مجنونه و صغیره نیست، بنابراین این علم تأثیری در ما نحن فیه ندارد. ایشان می‌گوید ما مناط را به بلوغ خبر به ولی و عدم بلوغ به ولی بخواهیم قرار بدهیم این بعید هست و مستبعد است. ایشان می‌گوید مقتضای اصل و قاعده این هست که عده از حین تحقق خبر باشد. بنابراین دلیلی نداشته باشیم بر این‌که عده از حین تحقق خبر نیست، باید عده را از حین تحقق خبر بدانیم. سبب عده وفات هست بنابراین در مورد صغیره و مجنونه هم چون کأنّ دلیل نداریم، باید همین مطلب چیز بشویم. «أيضا لا يبعد دعوى انصراف الأخبار عنهما.» بعید هم نیست که ما بگوییم اخبار از مجنونه و صغیره منصرف هست، مراد از عده‌اش حین البلوغ در مواردی هست، چون غالب موارد چون به موارد متعارف که زن مجنونه و صغیره نیست منصرف هست، آن ادعا، ادعای بعیدی نیست، وقتی چنین نحو شد، اخبار آن موارد را نمی‌گیرد. اخباری که آن موارد را نگرفت، حالا کأنّ که ایشان این را به عنوان ایضاً قرار داده، ممکن است این باشد که یک کسی ممکن است بگوید روایت‌هایی که مناط را بلوغ خبر داده، اجمال دارد، وقتی اجمال داشت، به اصل و قاعده تمسک می‌کنیم. این یک جور. یک جور دیگر این هست که نه اصلاً اجمال ندارد، از این دو تا منصرف هست. آن حتماً شامل نمی‌شود، وقتی حتماً شامل نشد، اصل و قاعده دیگر اصلاً وجهی ندارد که اصل و قاعده را ما بخواهیم کنار بگذاریم. این «أيضا لا يبعد دعوى انصراف الأخبار عنهما.» یک مقدار بالاتر هست. می‌خواهد بگوید نه تنها اخبار نسبت به مجنونه و صغیره اجمال ندارند، اصلاً انصراف ندارند، در غیر اینها ظهور دارند. وقتی ظهور در غیر اینها داشتند، راحت‌تر ما می‌توانیم به مقتضای اصل و قاعده تمسک کنیم. این مطلب مرحوم سید.

اینجا به نظر می‌رسد که این مسأله را مناسب هست که متفرّع بدانیم بر مسأله‌ای که در مسألة ۴ گذاشت. مسألة ۴ یک بحثی بود در مورد این‌که آیا حداد در مورد صغیره و مجنونه وجود دارد یا وجود ندارد؟

«مسألة 4: لا فرق في وجوب الحداد بين المسلمة و الذمية‌، قالوا و لا بين الكبيرة و الصغيرة، لكن في الصغيرة إشكال لأنّ الحداد تكليف لا يتوجه إلى الصغير و تكليف الولي غير معلوم و الأصل عدم الوجوب» بعد ایشان دارند «... بل في كشف اللثام هو الأقوى، و هو الأقوى لما ذكر من عدم توجّه التكليف إلى الصغيرة، و كذا المجنونة» این را متفرع بر آن بحث قرار بدهیم. بگوییم که اگر ما در مورد صغیره و مجنونه قائل به وجوب حداد بشویم، بگوییم کأنّه مرحوم صاحب جواهر قائل به وجوب حداد هستند. حداد را واجب می‌دانند، بگوییم که حداد در واقع یک نوع صرفاً یک تکلیف نیست. یک نوع حقی هست که شوهر بر عهدة زن دارد، و زن دارد، این حق شوهر را اداء می‌کند. و یک نوع حکم وضعی هست که این حکم وضعی متوجه صغیره و مجنونه شدنش مانعی ندارد. از اینجا که وقتی این حکم وضعی هست که یک حقی شوهر دارد بر عهدة زنش، ولی وظیفه دارد این حق را با حداد و امثال اینها استیفاء کند. اگر شخصی اینجوری از ادلة حداد استظهار کند، حداد صرفاً تکلیف نیست یک حق وضعی هست که باید زن این حق را ادا کند. البته حالا این‌که اگر ادا نکرد، عده‌اش شرط عده نیست، ملازمه ندارد. این دو تا با همدیگر قاتی نشود. نمی‌خواهیم بگوییم که شرط تحقق عده حداد است. آن یک بحث است، این‌که شرط تحقق عده حداد هست یا حداد نیست یک بحث دیگر این هست که نه، خود حداد یک حقی برای شوهر باشد، یک نوع جنبة وضعی بودن درش خوابیده. وجوب حداد ناشی از حقی هست که شوهر بر عهدة زن دارد که بعد از مرگش باید سوگواری برای شوهر تحقق پیدا کند. ممکن است شخصی از بعضی از روایاتی که تعبیر کرده مثلاً فی المرأة اذا بلغها، در روایت حسن بن زیاد عن ابی عبد الله علیه السلام هست قال فی المرأة اذا بلغها نعی. روایت ۲۱ از باب عدة وفات هست، صفحة ۲۶۰.

فی المرأة اذا بلغها نعی زوجها قال تعتد من یوم یبلغها انها ترید ان تحد له. این تحد له را بگوییم که این معنای له کأنّ به معنا، یا در روایت منصور بن حازم لانها لابد من ان تحد له. روایت ۲۶ باب هست. این کلمة له کأنّه به معنای این هست که یک حقی هست که این حداد را می‌خواهد برای ادای آن حق انجام بدهد. البته ظهور قوی ندارد، من نمی‌خواهم به عنوان ظهور. ممکن است کسی از این، همین مطلب را استفاده کند که یک حقی برای شوهر هست. یا روایت زراره که باب ۷ از ابواب، باب ۱۷ از ابواب العدد، روایت زراره، عن ابی عبد الله علیه السلام قال المتوفی عنها زوجها لیس لها ان تطیب و لا تزین حتی تنقضی عدتها. این لیس لها ان تطیب اشاره به یک حکم وضعی دارد. صرفاً حکم تکلیفی را نمی‌خواهد بگوید. می‌گوید متوفی عنها زوجها حق تطیب ندارد، حق تزیین ندارد، کأنّ یک شوهری حقی دارد که باعث می‌شود که این نتواند تطیب و تزین کند. این هم بگوییم این لسان، لسان حکم وضعی هست و بگوییم این لسان در مورد زنی که مجنونه باشد یا صغیره باشد آن هم شامل می‌شود.

به هر حال به نظر می‌رسد یک مقدار مسأله محل تأمل هست و خیلی صاف نمی‌توانیم مسأله را، صاف و پوست کنده مطلب را بگوییم که حداد واجب نیست. اگر کسی قائل به وجوب حداد بشود و قائل به که از حین بلوغ خبر هست بشود خیلی دور از واقعیت به نظر نمی‌رسد. به نظر می‌رسد که مسأله را یک نوع صاف نمی‌توانیم تمام شده در نظر بگیریم. هم در بحث حدادش من الآن یادم رفته، در بحث حداد ما چی گفتیم، ولی به نظر می‌رسد مسأله صاف نیست، هم در مورد صبیه و مجنونه، این‌که حداد به گردنش واجب باشد، احتمالش کاملاً می‌رود. ولی آن طرفش هم احتمال هست. بالأخره احتیاط در این مسأله کاملاً جا دارد و این مطلب را مرحوم سید ظاهرشان این هست که اینها را لازم نمی‌خواهند بدانند، ولی به نظر می‌رسد که این‌که ما مدار را از زمان، در مورد زوجه، صغیره و مجنونه هم مدار را از حین بلوغ خبر بگیریم، لا اقل احتیاط در این هست که مناط را در حین بلوغ خبر بگیریم و طبیعتاً از زمانی که، حالا البته این‌که اعتبار به علمش نیست و اینها این معلوم نیست، اگر به هر حال زمانی که این سوگواری انجام می‌شود و امثال اینها، حالا مانعی ندارد ما مناط را بلوغ خبر به ولی و عدمش را هم ملاک بگیریم، و خیلی هم بعید نیست که مناط بلوغ به ولی و عدم بلوغ خبر به ولی باشد، چون در واقع ما می‌خواهیم حقی را که شوهر بر زن دارد، آن حق ادا بشود. آن حق ادا شدنش با این است که زمانی که ولی می‌خواهد این سوگواری را انجام بدهد. آن زمانی که ولی می‌تواند آن سوگواری را انجام بدهد. حالا انجام دادنش شرط نیست. ولی زمانی که اگر ولی بخواهد به وظیفة خودش عمل بکند، بتواند به وظیفة خودش عمل کند. این به نظر می‌رسد که مسأله را نباید خیلی صاف بدانیم. احتیاط در این هست که عده در مجنونه و صغیره هم من حین بلوغ الخبر باشد.

مسألة بعدی، مسألة ۳۸ که آن را ان‌شاءالله بعداً صحبت می‌کنیم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان